



متن خوانه اخلاق نیکوماخوس ارسطو

ترجمه و تصحیح ترنس اِروین (Terence Irwin)

دکتر محسن جوادی
دبیر محسن جوادی



خانه اخلاق پیروهان جوان

جلسه نهم_ ۸ دی ۹۷

پیاده سازی: فاطمه شریفیان

فضیلت ملکه‌ای است که هم خودش در
حالت اعتدال است و هم کاری را که انتخاب
مے کند، حد وسط است. البته وسطے را که
انتخاب مے کند، وسط ریاضے نیست بلکه وسط
relative to us است ...

از متن

25 Now virtue is about feelings and actions, in which excess and deficiency are in error and incur blame, whereas the intermediate condition is correct and wins praise,* which are both proper to virtue. §13 Virtue, then, is a mean, insofar as it aims at what is intermediate.

30 §14 Moreover, there are many ways to be in error—for badness is proper to the indeterminate, as the Pythagoreans pictured it, and good to

the determinate. But there is only one way to be correct. That is why error 1106a
is easy and correctness is difficult, since it is easy to miss the target and
difficult to hit it. And so for this reason also excess and deficiency are
proper to vice, the mean to virtue; 'for we are noble in only one way, but 35
bad in all sorts of ways.'

§15 Virtue, then, is a state that decides, consisting in a mean, the mean 1107a
relative to us, which is defined by reference to reason, that is to say, to the
reason by reference to which the prudent person would define it.* It is a
mean between two vices, one of excess and one of deficiency.

§16 It is a mean for this reason also: Some vices miss what is right 5
because they are deficient, others because they are excessive, in feelings
or in actions, whereas virtue finds and chooses what is intermediate.

§17 That is why virtue, as far as its essence and the account stating
what it is are concerned, is a mean, but, as far as the best [condition] and
the good [result] are concerned, it is an extremity.

§18 Now not every action or feeling admits of the mean.* For the 10
names of some automatically include baseness—for instance, spite,
shamelessness, envy [among feelings], and adultery, theft, murder,
among actions.* For all of these and similar things are called by these
names because they themselves, not their excesses or deficiencies, are
base. Hence in doing these things we can never be correct, but must 15
invariably be in error. We cannot do them well or not well—by committing
adultery, for instance, with the right woman at the right time in the
right way. On the contrary, it is true without qualification that to do any
of them is to be in error.

§19 [To think these admit of a mean], therefore, is like thinking that 20
unjust or cowardly or intemperate action also admits of a mean, an excess
and a deficiency. If it did, there would be a mean of excess, a mean of defi-
ciency, an excess of excess and a deficiency of deficiency. §20 On the
contrary, just as there is no excess or deficiency of temperance or of brave-
ry (since the intermediate is a sort of extreme), so also there is no mean
of these vicious actions either, but whatever way anyone does them, he is 25
in error. For in general there is no mean of excess or of deficiency, and no
excess or deficiency of a mean.

ابتدا خلاصه‌ای از فصل ۶ می‌گوییم. ارسطو گفت حدوسط هم در احساسات لحاظ می‌شود و هم در actionها، هم می‌توانیم بگوییم احساسات حدوسط دارند و هم می‌توانیم بگوییم actionها حدوسط دارند. بعداً خواهد گفت علاوه بر این‌ها stateها هم حدوسط دارند. یعنی در واقع هم feelingها، هم actionها و هم stateها حدوسط دارند. Stateها چیزی غیر از feelingها است، stateها آن feelingهای ثابت و پایدار هستند. یعنی هم می‌توانیم در احساساتمان حدوسط داشته باشیم، مثلاً خشممان در حالت اعتدال قرار بگیرد و نه زیاد باشد و نه کم، عمل و کاری که انجام می‌دهیم هم می‌تواند زیاد و کم داشته باشد و هم حالات روحی که در ما وجود دارد می‌تواند در اعتدال یا کم و زیاد باشد. State نوعی احساس است اما احساسی که جا افتاده. بنابراین در هر سه مورد می‌توان حدوسط داشت، اصل فضیلت آن است که state ما در حالت اعتدال باشد، نه این که فقط در feeling احساس ما معتدل باشد، این virtue نیست، این حدوسط است اما virtue نیست. بنابراین در سه جا در حدوسط تأکید دارد و در سه جا تعریف می‌شود؛ action، feeling و state¹.

بنابراین فرض ما این است که احساسات ما کم و زیاد می‌شوند و درجه دارند و زیاده و کم یا افراط و تفریطش خطا و wrong است و احساس correct حد وسط است.

و نکته آخر این که این زیاده و کم عددی نیست، زیاده و کم نسبی است، که متناسب با موقعیت و متناسب با عامل و فاعل متفاوت است.

این خلاصه مطالبی بود که تا اینجا در مورد احساس و عمل گفته شد. و سه چهار خط پایانی بخش ۶ جمع‌بندی است.

Now virtue about feelings and actions, in which excess and deficiency are in error and incur blame, whereas the intermediate condition is correct and wins praise,* which are both proper to virtue.

فضیلت‌ها مرتبند با feelingها و actionها، چون اگر این‌ها درست باشند و آن درستی پایدار بشود، virtue می‌شود. پس virtue جایی است که feeling شما درست است، action شما درست است و این موضوع در شما پایدار هم شده. دو طرف نقص و زیاده در حالت خطا است و مستحق مذمت است^۲. آن حالت وسط، حالت

¹ ملکات ترجمه خوبی برای state است.

^۲ این تعریفی است که متکلمان ما هم در مورد حسن و قبح دارند

درست است که مدح را می‌طلبد. این دو، یعنی *correctness* و *praiseworthy*، فضیلتند، یعنی فضیلت‌ها استحقاق مدح دارند.

Moreover, there are many ways to be in error-for badness is proper to the indeterminate, as the Pythagoreans pictured it, and good to the determinate.

راه‌های زیادی برای در خطا بودن وجود دارد-بدی نسبت دارد با نامتعینی، همان طور که فیثاغورثیان این را تصویر کردند، ولی خوبی جایی است که تعیین وجود دارد.

روشن است که راه خطا بودن زیاد است، چون از روش‌های زیادی می‌شود از راه وسط منحرف شد. مطلبی از فیثاغورثیان نقل می‌کند. فیثاغورثیان مکتبی بودند که در جدولی برای همه چیز ضدی تعیین کرده بودند و هر چیزی را در یکی از این دو طرف قرار می‌دادند، یکی از آن جدول‌ها خوبی و بدی بود، چیزی که مشخص است و تعیین دارد و ابهام ندارد، خوبی می‌دانستند. ولی بدی جایی است که تعیینی ندارد و معلوم نیست و ابهام دارد، و می‌تواند جاهای مختلفی قرار بگیرد. ارسطو به این اشاره‌ای می‌کند و می‌خواهد برای کار خودش، نسبتی از گذشته هم پیدا کند. از نظر ایشان *indeterminate* و حدوسط، *determined* و مشخص است ولی غیر از حدوسط مشخص نیست و ابهام دارد. ربط خیلی زیادی ندارد، ولی مقایسه‌ای می‌کند با مکتبی در گذشته. ربط خیلی واضحی نیست ولی ارسطو معمولاً این کار را می‌کند که نشان دهد نسبتی هم با گذشته دارد. اینجا هم ربط می‌دهد و می‌گوید تصویری هم که فیثاغورثیان برای اضداد داشتند، خوبی را متعین می‌دانستند و بدی‌ها را چیزهای نامشخص و مبهم می‌دانستند. در همین حد ربط می‌دهد.

That is why error is easy and correctness is difficult, since it is easy to miss the target and difficult to hit it.

به همین دلیل است که خطا کردن راحت است اما درست بودن سخت است، زدن به هدف سخت است ولی نزدن به هدف راحت است.^۳

^۳ اینجا اشاره‌ای دارد به شعری از شاعر یونانی.

رمز این که خطا کردن راحت است اما درست راه رفتن سخت است، همین است. چون برای خطا کردن راه‌های زیادی وجود دارد اما برای درست راه رفتن یک راه بیشتر وجود ندارد. روشن است آن که راه زیادی دارد و به شکل‌های مختلف وجود دارد، در دسترس تر است و آن که مشخصاً یک راه دارد، سخت تر است.

این قسمت بیشتر دسته‌بندی مطالب بالا است و مطلب خاصی ندارد.

And so for this reason also excess and deficiency are proper to vice, the mean to virtue; 'for we are noble in only one way, but bad in all sorts of ways.'*

اولاً و بالذات آن چیزی که باید درست شود و اندازه گرفته شود، feeling است و شخصیت آدم روی feelingها است. مرحله بعد خواهیم گفت از feelingها هم عبور می‌کند و به state می‌رسد یعنی شخصیت آدم‌ها را باید با stateهاشان اندازه گرفت، آن حالات روحی پایداری که دارند، نه احساسات.

به همین دلیل است که زیاده‌روی و کم گذاشتن بیشتر مربوط به رذیلت‌ها هستند چون خیلی کار شاقی نیست، فضیلت‌ها، مزیت‌ها، شکوفایی‌ها و هنرها در سختی‌ها هستند. اما حد وسط که سخت است و target است، به فضیلت مربوط می‌شود. ما noble و ممتاز و برتر هستیم، به یک شکل، اما می‌توانیم به شکل‌های زیادی بد باشیم و راه‌های زیادی برای بد بودن هست. (این جمع‌بندی مطالب بالا است.)

بنابراین تا الان روشن شد، در این قسمت فصل ۶ ایشان دو تا نکته را گفت؛ یکی این که حد وسط در feelingها و actionها مطرح می‌شود. گرایش ارسطو به این است که feelingها را مهم تر از actionها بداند در حالی که ظاهر این است که action را مهم تر بدانیم چون ما در action خیلی راحت می‌توانیم اندازه بگیریم و بگوییم این کار افراط بود، این کار تفریط بود، action ظاهری تر است و راحت تر دیده می‌شود و برای education شاید راحت تر است که اول روی action سرمایه‌گذاری کنیم و اینجا را خط کش بزنیم و بگوییم این اعتدال است و این اعتدال نیست. ولی در نوشته‌های ارسطو برعکس است و بیشتر بر feeling تأکید می‌کند. دلیلش این است که از نظر ایشان تربیت واقعی روی feeling است نه روی action، و سرچشمه action هم از feeling است، بنابراین تأکیدش هم روی feeling است. Action را به نوعی سرریز feeling می‌داند و می‌گوید اگر feeling درست شود، اعمال هم به خودی خود درست می‌شود، اولاً و بالذات آن چیزی که باید درست شود و اندازه گرفته شود، feeling است و شخصیت آدم روی feelingها است. مرحله بعد خواهیم گفت از feelingها هم عبور می‌کند و به state می‌رسد یعنی شخصیت آدم‌ها را باید با stateهاشان اندازه گرفت، آن حالات روحی پایداری که دارند، نه احساسات.

بنابراین ایشان روی سه چیز تأکید دارد: *state* و *feeling, action*. تا اینجا دو تا را بحث کرد، و از بین این دو تأکیدش بیشتر روی *feeling*ها بود.

سؤال: عواطف چه هستند؟

پاسخ: عواطف مثل خشم، شهوت و ... ولی آن حالت پایدارشان وقتی است که در شما جا بیفتند یعنی خشم پایدار شود. احساس شما می تواند کم باشد یا زیاد و درجه پذیر است. زمانی هست که شما برای کاری بیش از اندازه خشمگین می شوید، این بد است یا کمتر از اندازه خشمگین می شوید، باز هم این *feeling* بد است.

ما هم حال داریم هم ملکه. حال آن است که می آید و زود می گذرد. همه عواطف ما حالت ملکه ندارند. ملکه جایی است که مدیریت شده و دست عقل و اراده افتاده و جافتاده باشد. ملکات آن عواطف و احساساتی هستند که توانستند ثبات و پایداری در ما پیدا کنند.

از اینجا به بعد به *state* گریزی می زند.

Virtue, then, is a state that decides, consisting in a mean, the mean a relative to us, which is defined by reference to reason, that is to say, to the reason by reference to which the prudent person would define it*.

فضیلت حالت پایدار و ملکه^۴ است. هر ملکه ای فضیلت نیست بلکه ملکه ای است که وقتی می خواهد کاری کند یا تصمیمی بگیرد، حد وسط را انجام می دهد. ولی غیر از این، خود این *state* هم در درون من، در وسط قرار گرفته. اعتدال، میان *state* های بد و *state* های افراط و تفریط است. جنس خودش هم همین است، علاوه بر این *decide* می کند *the mean* را. یعنی هم خودش در اعتدال است و هم معتدل را انتخاب می کند. این نکته اصلی تعریف است. فضیلت ملکه ای است که هم خودش در حالت اعتدال است و هم کاری را که انتخاب می کند، حد وسط است. البته وسطی را که انتخاب می کند، وسط ریاضی نیست بلکه وسط *relative to us* است، یعنی با لحاظ شرایط ما و فاعلیت و موقعیت، که قبلاً گفته شد.

^۴ فرار شد *state* را ملکه ترجمه کنیم. بعضی به جای *disposition, state* یا *mental disposition* گذاشتند اما *state* ترجمه خوبی است.

اما ممکن است سؤال کنید relative to us چیست، و چه طور آن را می فهمیم، این را بعداً توضیح می دهد.

پس تا الان تعریف virtue جمع بندی شد. از نظر ارسطو، virtue حالتی نفسانی است که صرف نظر از اینکه چه کاری می کند حد وسط را انتخاب می کند. این virtue ممکن است اصلاً هیچ کاری نکند، خیلی اوقات انسان حالت نفسانی را دارد اما زمینه انجام کار را ندارد.^۵

این که چه چیزی نسبت به من حد وسط است، را چه کسی تعیین می کند؟ reason. با عقل مشخص می شود، عقل می فهمد حد وسط چیست. اندازه گیری ساده نیست که خط کش قرار دهید و بگویید اینجاست. باید ببینید عامل کیست، چه زمانی است، متعلق کیست، و همان مواردی که قبلاً گفت. اما اینجا توضیح اضافی هم می دهد.

می گوید با عقل تعیین پیدا می کند، اما کدام عقل؟ عقل

عملی، نه عقل نظری. عقل عملی را تعریف می کند؛ و بحث

prudence را می آورد، prudence یعنی

مصلحت اندیشی، یعنی prudence، phronesis ترجمه

phronesis است؛ phronesis یعنی حکیم. یعنی با

مراجعه به آن عقلی که انسان های حکیم با آن عقل، حد وسط

را تعریف می کنند. آدم های حکیم هم یعنی حکیم عملی.

این حکمتی که می گوید جزء فضایل است غیر از حکمت

می گوید با عقل تعیین پیدا می کند، اما کدام عقل؟ عقل

عملی، نه عقل نظری. عقل عملی را تعریف می کند؛ و

بحث prudence را می آورد، prudence یعنی

مصلحت اندیشی، یعنی prudence، phronesis

ترجمه phronesis است، phronesis یعنی حکیم.

یعنی با مراجعه به آن عقلی که انسان های حکیم با آن

عقل، حد وسط را تعریف می کنند.

نظری است. ممکن است کسی حکیم نظری باشد، یعنی همه چیز بلد است ولی حکمت را ندارد، آن حکمتی که فضیلت است. حکمت عملی یک فضیلت نفسانی است یعنی آدمی که می فهمد باید چه کاری انجام دهد.

Prudent person کسی است که عقل عملی در آن تجربه عنصر مهمی است، شبیه پزشک که تجربه کرده

نه این که فقط کتاب های پزشکی را خوانده باشد، یعنی می فهمد چه تصمیمی باید بگیرد.

^۵ یکی از moral luckهایی که ارسطو دارد، همین است یعنی ممکن است کسی زمینه رذیلت از نظر ملکات نفسانی را داشته باشد، مثلاً ملکه قتل کردن را دارد اما فرصت نمی کند کسی را بکشد، اینجا شانسی دارد که امکان کشتن پیدا نمی کند. از نظر نفسانی شبیه همان آدمی است که این ملکه را داشت، زمینه را هم داشت، قتل کرد و مردم یقه اش را گرفتند، او هم به همین اندازه بد است و از لحاظ روحی تفاوتی ندارند.

^۶ اروین phronesis را prudence ترجمه می کند اما برخی deliberation ترجمه می کنند. فارابی رویه معنا می کند، تروی یعنی آدمی که رویه دارد و عاقبت کار را می بیند. یک مشکلی در ترجمه های عربی قدیم است. چون آن ها الحکمه معنا می کنند و این ترجمه اشتباه می شود با حکمت به معنای نظری. به همین خاطر خواجه نصیرالدین طوسی یک فصلی باز کرده در توضیح این که این حکمت، غیر از آن حکمت است. یکی از بهترین جاهایی که این تفاوت را توضیح می دهد، خواجه نصیرالدین طوسی در اخلاق ناصری است. phronesis در مقابل techne است. ما دو نوع قدرت کار داریم؛ یکی techne است که تکنیک است و به معنای ساختن و تولید، و دیگری phronesis است به معنای این که خودمان را عوض کردن، آدم را عوض کردن. این را مترجم های اولیه به الحکمه ترجمه کردند. و این الحکمه یا حکیم اشتباه ایجاد کرد. این با آن حکیمی که برای حکمت نظری به کار می رود، دچار اشتباه شد، خواجه در فصلی توضیح می دهد این معنا غیر از آن معنا است.

سؤال: چرا ارجاع می دهد به عقل حکیم؟

پاسخ: برای اینکه خیلی از آدم‌ها نمی توانند این تشخیص را بدهند. شبیه پزشک است، شما در بحث سلامت برای این که ببینید چه نسخه‌ای باید مصرف کرد، می گوئید باید آن کاری را کرد که یک پزشک درست، انجام می دهد، بین پزشک درست و کار درست تقارن ایجاد می کنید. ارسطو هم همین کار را می کند و دلیلش این است که خیلی از آدم‌ها این چنین نیستند، خیلی از آدم‌ها حکیم عملی نیستند، یعنی مثل پزشکی، ما باید مراجعه کنیم. اگر کسی خودش حکیم عملی است، خودش انتخاب می کند، اما به کسانی که حکیم عملی نیستند، می گوئید مراجعه کنید به آن عقلی که حکیم عملی آن را دارد.

It is a mean between two vices, one of excess and one of deficiency.

Virtue وسط بین دو رذیلت است؛ یکی افراط و دیگری تفریط.

It is a mean for this reason also: Some vices miss what is right because they are deficient, others because they are excessive, in feelings or in actions, whereas virtue finds and chooses what is intermediate.

حالا جهت دیگری مطرح می کند. فضیلت را از جهت دیگری هم که نگاه کنید، وسط بودن است، چرا؟ این بار با نگاهی پدیدارشناسی توضیح می دهد و ارسطو پدیدارشناس قهاری است. اینجا می گوید من کاری به ریشه ندارم، از ریشه شروع کردم و گفتم در وسط است، از جهت دیگر ببینیم مردم چه می گویند و از حرف مردم شروع کنیم. مردم آن جا که افراط می شود، می گویند این رذیلت است و آنجایی که تفریط می شود هم می گویند رذیلت است، ولی وقتی عملی در حالت وسط قرار داشته باشد، می گویند این فضیلت است. پس از طرف دیگر، یعنی از نتیجه هم که نگاه می کنیم، باز هم فضیلت را باید بگوییم حد وسط. ما از ماهیت فضیلت شروع کردیم و گفتیم حد وسط است، حالا برعکس هم نگاه کنیم و از حرف مردم هم به همین نتیجه می رسیم. (این هم نکته مهمی است که ایشان به حرف مردم هم توجه دارد در بحث اخلاق. نه این که حرف مردم را کاملاً قبول داشته باشد، ولی تحلیل های اخلاقی را خیلی دور نمی داند از چیزهایی که مردم صحبت می کنند، از این ها استفاده می کند و اصل را بر این می گذارد که حرف درست اینجاست مگر این که نکته ای خلافش باشد.)

بعضی از این رذیلت‌ها را که نگاه می‌کنیم، می‌بینیم دلیل این که این‌ها رذیلتند، از نظر مردم به خاطر این است که فاعل آن چیزی را که درست است، انجام نداده و کار نادرست را انجام داده. وقتی از آن‌ها می‌پرسیم چرا نادرستند، می‌گویند به خاطر این که نقص دارند و مثلاً در تفریط هستند. بعضی دیگر هم می‌گویند این کار خطا است چون زیاده‌روی شده، حال یا در احساسات یا در اعمال. پس برداشت مردم هم همین است. اما وقتی با همین‌ها صحبت می‌کنیم، آن جایی که درست انتخاب شده و حدوسط بوده، می‌گویند فضیلت است. پس از علائم بیرونی فضیلت هم این است که حدوسط است.

از اینجا به بعد نکته مهمی را مطرح می‌کند. اینجا همان اشکالی است که خیلی‌ها مانند غزالی به او کردند که بعضی کارها و بعضی احساسات حدوسط ندارند و در هر صورت بد است، مثل حسد یا قتل یا زنا یا دزدی. توضیح این سخت است، یعنی چه طور می‌خواهد توضیح دهد که با حدوسط جور در بیاید. در مورد این که بعضی کارها فقط خوب هستند، فعلاً صحبتی نمی‌کند چون آن طرف کمی بحث دارد، فعلاً در حدود بیشتر صحبت می‌کند و از این جهت شبیه وظیفه‌گراها می‌شود. یکی از

تفاوت‌های وظیفه‌گراها با سودگراها و نظریه فضیلت در اخلاق، این است که وظیفه‌گراها فضیلت را مؤلفه‌ای سلبی می‌دانند، یعنی می‌گویند یک کارهایی را نباید انجام دهیم صرف نظر از اینکه فایده انجام آن چه باشد. یکی از ویژگی‌های نظریه‌های وظیفه‌گرایی، داشتن قیدهایی است که به عمل می‌زنند، کاری هم ندارند چه اتفاقی می‌افتد. این بندها هم دو نوع هستند؛ بعضی بندها

از نظر مردم به خاطر این است که فاعل آن چیزی را که درست است، انجام نداده و کار نادرست را انجام داده. وقتی از آن‌ها می‌پرسیم چرا نادرستند، می‌گویند به خاطر این که نقص دارند و مثلاً در تفریط هستند. بعضی دیگر هم می‌گویند این کار خطا است چون زیاده‌روی شده، حال یا در احساسات یا در اعمال. پس برداشت مردم هم همین است.

را به طور کلی می‌زنند، و یک بندهایی هم با ملاحظات خاصی هستند. مثلاً فرض کنید من هزار تومان دارم و می‌خواهم به فقیری کمک کنم ولی این پول را به مادرم وعده دادم، این وعده، بندی می‌شود بر من و کاری ندارد نتیجه‌اش چه می‌شود، این یکی از نشانه‌های وظیفه‌گرایی است، وظیفه بر من کاری را ایجاب می‌کند و کاری هم ندارد چه اتفاقی می‌افتد و نتیجه چه می‌شود. اما در جاهایی هم هست که وظیفه وجود دارد حتی اگر من قولی هم نداده باشم. عدالت را فرض کنید؛ من در موقعیتی اگر عادل باشم، نتیجه بهتری خواهد داشت ولی اگر عادل باشم، مشکلاتی درست می‌شود. ولی وظیفه‌گرایی کاری به نتیجه ندارد و می‌گوید باید عادل بود، صرف نظر از هر نتیجه‌ای. این‌ها نشانه‌های وظیفه‌گرایی است.

این قسمتی که خواهیم خواند، جایی است که منتقدان ارسطو می‌گویند او از بحث اخلاق فضیلت خارج شده و گرایش پیدا کرده به وظیفه‌گرایی. چون اینجا می‌گوید بعضی کارها بدند و اصلاً ممکن نیست خوب باشند، گویا

شبهه وظیفه‌گراها می‌گویند بعضی کارها ذاتاً بدند، مانند تعبیری که وظیفه‌گراها دارند ولی ارسطو از این تعبیر استفاده نمی‌کند. نکته اصلی هم همین است که چه طور این را با نظریه حدوسط جمع کنیم. خود ارسطو صراحتاً می‌گوید من از حد وسط خارج نشدم و کماکان در حدوسط هستم. اما چگونه می‌توان این دو را با هم جمع کرد؟ می‌گوید این موارد موضوعاً از حدوسط خارجند، می‌گویند اینجا اصلاً حدوسط پیاده نمی‌شود.

اصل حرفش این است که می‌گویند من گفتم مواردی در حد افراطند و مواردی دیگر در حد تفریط، و حدوسط، میان این دو است، دیگر نمی‌توانید بگویید در افراط یا تفریط هم حدوسطی وجود دارد. این مواردی که همیشه بد هستند، نام‌های همان حالات افراط و تفریط هستند. کارهایی مثل قتل، سرقت، حسد و... افراط یا تفریط هستند، معنایی ندارد بگوییم دوباره این‌ها هم حدوسطی دارند و اگر بگوییم تسلسل ایجاد می‌شود. این افراط و تفریط خودشان وسط ندارند.

البته در مورد این قسمت دعوا زیاد است، اما چون متن می‌خوانیم، کلی گفتم. برخی گفتند معنا ندارد که بگوییم بعضی کارها مطلقاً بد هستند و این خلاف نظریه حدوسط است. معتقدند ارسطو اینجا استثنا قائل شده و این خروج از بحث اخلاق فضیلت است.

این قسمتی که خواهیم خواند، جایه است که منتقدان ارسطو می‌گویند از بحث اخلاق فضیلت خارج شده و گرایش پیدا کرده به وظیفه‌گرایی. چون اینجا می‌گویند بعضی کارها بدند و اصلاً ممکن نیست خوب باشند، گویا شبهه وظیفه‌گراها می‌گویند بعضی کارها ذاتاً بدند، مانند تعبیری که وظیفه‌گراها دارند ولی ارسطو از این تعبیر استفاده نمی‌کند. نکته اصلی هم همین است که چه طور این را با نظریه حدوسط جمع کنیم.

That is why virtue, as far as its essence and the account stating what it is are concerned, is a mean, but, as far as the best [condition] and the good [result] are concerned, it is an extremity.

(اینجا نکته مهمی می‌گویند) فضیلت شجاعت را در نظر بگیرید؛

اگر بخواهید راجع به ماهیتش صحبت کنید، همان حرف‌های من است که ماهیتش یعنی اعتدال. اگر بخواهید توضیحش دهید، می‌گویند حدوسط. ولی اگر بخواهید راجع به ارزشش صحبت کنید، می‌گویند در وسط ارزش‌هاست؟ یا می‌گویند اوج ارزش‌هاست؟ می‌گویند اگر منظورتان ماهیت فضیلت است، که از نظر وجودشناسی فضیلت در وسط قرار گرفته، جوهرش قرار گرفتن در وسط دو رذیلت است. یکی از رذیلت‌ها زیادتر از فضیلت قرار می‌گیرد. مثلاً در اعمال قوه شهویه رذیلت قوی‌تر از حالت فضیلت قرار می‌گیرد. از لحاظ وجودشناسی شاید اراده افراد خطاکار بیشتر باشد، چون تحقق وجودی عمل بیشتر است، ولی از نظر ارزشی چه

طور؟ اینجا منظور اراده وجودشناسانه نیست، بلکه اراده ارزشی مهم است، یعنی انجام عملی که از نظر ارزشی بالاتر باشد.

تا آن جا که بحث مربوط به ماهیت و مربوط به تحلیل وجودشناسی است، فضیلت در وسط است، اما وقتی بحث، بحث ارزش است، بحث بهترین کاری است که می توان انجام داد و بحث خیر است، فضیلت در اوج است.

بنابراین نگاه ارزش شناسانه به فضیلت متفاوت از نگاه وجودشناسانه به فضیلت است. بحث ما در مورد حدوسط بحث وجودشناسانه بود، اما اگر بخواهید از منظر ارزش شناسانه نگاه کنید، متفاوت است.

ارسطو از این گریزی می زند و گریز خوبی هم می زند به همان نکته ای که گفتم.

Now not every action or feeling admits of the mean.

این طور نیست که هر احساسی یا هر کاری، خودش دوباره حدوسطی داشته باشد.

پس می خواهد بگوید اصلاً حدوسط ندارد، نه این که حدوسطی دارد و من استثنا کردم. از اول از موضوع خارج می کند و می گوید نظریه حدوسط را استثنا نکردم. هر جایی که حدوسط وجود دارد، فضیلت آن است و حاشیه ها رذیلت هستند. اما این کارها اصلاً وسط ندارند.

تا آن جا که بحث مربوط به ماهیت و مربوط به

تحلیل وجودشناسی است، فضیلت در وسط

است، اما وقتی بحث، بحث ارزش است، بحث

بهترین کاری است که می توان انجام داد و بحث

خیر است، فضیلت در اوج است.

For the names of some automatically include baseness-for instance, spite, shamelessness, envy [among feelings], and adultery, theft, murder, among actions.*

چون اسم بعضی از این کارها به طور خودکار متضمن پستی و

پلیدی هستند، اسمی برای پلیدی هستند، اسمی برای طرف رذیلت هستند، دیگر معنا ندارد بگوییم خود این هم

حدوسطی دارد. مانند تمسخر، بی حیایی^۷ (بی حیایی غیر از افراط و تفریط در حیا است، shamelessness

جایی است که کلاً قید حیا را زدید.) حسد. این ها عواطفی هستند که اسامی شان برای طرف رذیلت است.

در اعمال هم سه مثال می زند؛ زنا، سرقت و قتل (قصاص یا کشتنی که به حق باشد، را قتل نمی گویند، قتل حالتی است که بی گناهی کشته شود).

^۷ در اخلاق اسلامی هم روی این رذیلت خیلی تأکید شده. من در چند روایت دیدم که گفته شده؛ "لا اخلاق لمن لا حیا له" یا "لا دین لمن لا حیا له".

For all of these and similar things are called by these names because they themselves, not their excesses or deficiencies, are base.

این‌ها و مشابه این‌ها، به این اسامی خوانده می‌شوند، نه به خاطر این که رذیلت، زیاده و کم این‌ها باشد، بلکه به این خاطر که خودشان رذیلت و پستی هستند.

Hence in doing these things we can never be correct, but must invariably be in error.

این قسمت همان نکته‌ای است که از آن خیلی استفاده کردند برعلیه ارسطو. مخالفان می‌گویند در اخلاق فضیلت نمی‌توان چنین جمله‌ای گفت. ما در انجام این کارهای هیچ وقت نمی‌توانیم درست باشیم. اینجا زبانش بیشتر زبان وظیفه‌گرایانه است. ولی ارسطو این را جمع می‌کند با حرفی که گفتم.

We cannot do them well or not well-by committing adultery, for instance, with the right woman at the right time in the right way.

نمی‌توانیم بگوییم مثلاً حسد را خوب انجام دهیم یا بد انجام دهیم. یعنی در هر صورت بد است. یا مثلاً نمی‌توانیم در مورد زنا بگوییم اگر در فلان شرایط باشد، خوب است، بلکه این عمل در هر صورت بد است.

On the contrary, it is true without qualification that to do any of them is to be in error.

در مقابل، بدون هیچ شرطی می‌توانیم بگوییم هر کس گرفتار این مقولات شود حتماً در خطا است. دیگر نمی‌تواند بگوید من در فلان موقعیت قتل کردم، و چون در این موقعیت بود، درست است. اگر موقعیتش درست باشد، دیگر قتل یا زنا نیست. این‌ها اسامی همین موقعیت‌های بد هستند.

[To think these admit of a mean]⁸, therefore, is like thinking that unjust or cowardly or intemperate action also admits of a mean, an excess and a deficiency.

اگر کسی بخواهد بگوید این‌ها حدوسط دارند، تسلسل پیش می‌آید. چون مثلاً اگر کسی بگوید طرف‌های افراط، که این احساس و اعمال اسامی آن‌ها هستند (مانند سرقت و حسد و...)، خودشان حدوسط دارند، دوباره باید بگوید حدوسط بین افراط و تفریطش است و دوباره و دوباره.

مثل این که شما این‌طور فکر کنید که ظلم که خودش خروج از عدالت است، حدوسطی دارد و لازمه این حرف این است که خودش حدوسط و افراط و تفریطی داشته باشد و این چرخه ادامه پیدا می‌کند.

If it did, there would be a mean of excess, a mean of deficiency, an excess of excess and a deficiency of deficiency.

اگر این‌طور باشد، پس باید حدوسطی برای افراط باشد، و تفریط هم باید حدوسطی داشته باشد، و دوباره همین سیر ادامه پیدا می‌کند و یک زنجیره درست می‌شود.

On the contrary, just as there is no excess or deficiency of temperance or of bravery (since the intermediate is a sort of extreme), so also there is no mean of these vicious actions either, but whatever way anyone does them, he is in error.

حدوسط مثل عدالت، شجاعت یا عفت، از نظر ارزشی در اوج است، رذیلت‌ها هم در اوج پستی هستند و معنایی ندارد بگوییم حدوسط داشته باشد، و هرکسی این کارهای رذیلت را انجام دهد، در خطا است.

For in general there is no mean of excess or of deficiency, and no excess or deficiency of a mean.

به‌طور کلی نتیجه می‌شود که در مورد افراط و تفریط حدوسط نداریم.

⁸ قسمت‌هایی که در گروه است، مترجم اضافه کرده و از خود ارسطو نیست.

کلیدواژه‌ها: حدوسط، اعتدال، فضیلت، افراط، تفریط، خوب، بد، احساسات، اعمال، حکمت.

